

سرچشمه معرفت

انسان شناسی قرآن مخلوق یا خلق الله

دکتر مهدی فیض
نویسنده خلعتری

مقدمه

انسان شناسی، اختصاص به اندیشمندان و دانشگاهیان ندارد. هر کس که به عنوان انسان در این عالم حضور یافته است، بیش از هر چیز نیازمند خودشناسی، یا همان انسان شناسی است. اما در این میان برای دو گروه، بیش از سایر انسان‌ها، خودشناسی و انسان شناسی ضروری است؛ یکی اندیشمندان و صاحب نظران علوم انسانی و دیگر، کسانی که به نوعی با تعلیم و تربیت انسان‌ها سر و کار دارند؛ یعنی معلمان، مشاوران و مربیان. نکته دیگر اینکه مکتب‌های فلسفی و فکری متعددی درباره انسان اظهار نظر کرده‌اند که هر یک از ظن خود، انسان را توصیف نموده‌اند، ولی نباید فراموش کرد که هیچ کس بهتر از خداوند انسان را نمی‌شناسد و نمی‌شناساند. خالق هر موجود بهترین شرح کننده و معرف آن موجود است. اگر بخواهیم دستگاهی را بشناسیم، بهترین کسی که می‌تواند آن را برای ما معرفی کند سازنده آن دستگاه خواهد بود. متأسفانه بسیاری از شناخت‌هایی که با واقعیت انسان مطابقت ندارند، مبنای قضاوت و تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند، و این یعنی ما از سرچشمه معرفت غافل شده‌ایم. ما باید منبعی قابل اعتماد پیدا کنیم تا خودمان و دیگران را درست بشناسیم و براساس آن قضاوت و تصمیم‌گیری درست کنیم. امام باقر علیه‌السلام در دعای روز یکشنبه می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي ... لَا أَعْتَمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ
با نام خدایی که ... جز به سخن او به هیچ سخنی

اعتماد نمی‌کنم.

از این رو به جای هر مکتب دیگری، به سراغ مکتب اسلام و کتاب مرجع آن، یعنی قرآن کریم می‌رویم تا به انسان شناسی، از منظر قرآن بپردازیم.

قرآن کریم درباره کنار گذاشتن قرآن و به این سو و آن سو رفتن‌های برخی از آدمیان، در کمال تعجب می‌فرماید:

فَأَيُّ تَذَهُبُونَ (۳۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذَكَرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) (تکویر)

پس به کجا می‌روید؟! (۳۶) این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست، (۲۷) برای کسی از شما یان که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد! (۲۸)

قرآن می‌گوید ما کتابی در اختیار شما قرار داده‌ایم که در آن هر آنچه برایتان لازم است به زبان تذکر آمده است. (زبان تذکر، یعنی زبانی که به اندازه‌ای روشن است که شما به راحتی و بدون تکلف متوجه منظور آن می‌شوید.) خداوند فرماید: وقتی قرآن در اختیار شماست و

**شرط اول برای
توفیق در شناخت
انسان، این
است که انسان
متصل به خدا، که
حقیقت دارد،
شناخته شود و نه
مستقل از خداوند**



انسان را شفاف و روشن برای شما معرفی کرده است، به سراغ چه مکتبی می‌روید؟ حرف چه کسی را می‌پذیرید؟ و دنبال چه کسی می‌روید؟ این معرفی انسان و تفسیر او، برای معلم اهمیتی دوچندان دارد. زیرا همان گونه که امام خمینی (ره) فرمودند: «معلم امانتداری است که دانش آموز امانت اوست.» این امانت باید درست شناخته شود و درست تفسیر شود تا در مواجهه با او، در کلاس درس و خارج آن، درست قضاوت و تصمیم‌گیری کنیم. بنابراین نباید فراموش کرد که هر کسی به جز خالق انسان، بخواهد انسان را به خودش معرفی کند، معرفی او درست و دقیق نخواهد بود، حتی اگر نهایت تلاش را به خرج دهد.

جایگاه انسان‌شناسی در علوم انسانی

برای تبیین جایگاه انسان‌شناسی در علوم انسانی، از دو کلام نورانی حضرت علی علیه‌السلام بهره می‌گیریم:

معرفة النفس انفع المعارف؛

شناختن نفس، سودمندترین شناخت‌هاست. لا تجهل نفسک فانّ الجاهل معرفه نفسه، جاهل بکل شیء.

نسبت به خودت جاهل مباش، چرا که جاهل به نفس خود، نسبت به همه چیز جاهل است. روایت اخیر، روایتی دقیق و شگفت‌انگیز است. نفس ما نزدیک‌ترین چیز به ماست. اگر ما نزدیک‌ترین چیز به خودمان را نشناسیم، پس چه چیزی را می‌خواهیم بشناسیم؟ هیچ چیز! بعضی این تصور را دارند که برای مثال، میمون‌شناسی از انسان‌شناسی آسان‌تر است. حضرت می‌گوید این راه به جواب نمی‌رسد. حیوان‌شناسی، سخت‌تر از انسان‌شناسی است. با همین تحلیل غلط است که برخی روان‌شناسان، برای شناخت انسان، سراغ آزمایش روی میمون‌ها می‌روند. مثلاً میمون مادر و فرزندش را روی سطح داغی می‌گذارند و گزارش می‌دهند که ابتدا مادر، فرزندش را در آغوش می‌گیرد، اما هنگامی که سطح زمین خیلی داغ می‌شود و اوضاع غیرقابل تحمل می‌گردد، مادر، فرزندش را زیر پا می‌گذارد. سپس این‌گونه تفسیر می‌کنند که در حیوانات عاطفه مادری تا حد معینی کارایی دارد و از آن به بعد، صیانت نفس بر عاطفه مادری غلبه می‌کند! این تفسیر رفتار میمون از دیدگاه ماست ولی از کجا معلوم که در درون میمون هم همین تجزیه و تحلیل‌ها اتفاق می‌افتد؟!

اینکه ما گمان می‌کنیم حیوانات را می‌توانیم بشناسیم، اشتباه بزرگی است. اگر قرآن از میزان فهم و سخن‌گویی مورچه‌ها و هدهد در جریان زندگی حضرت سلیمان (ع)، سخنی نگفته بود، ما از کجا می‌توانستیم به این موضوع پی ببریم که مورچه‌ها انسان‌های اطراف خود را می‌شناسند؟! آیا اگر قرآن مطرح نکرده بود، ما در خیال و ذهن خودمان هم می‌توانستیم تصور کنیم که مورچه‌ها انسان‌ها را می‌شناسند؟ اگر این موضوع را قرآن نگفته بود ما هیچ شناخت درستی از عالم حیوانات نداشتیم. بنابراین، شناخت ما از عالم حیوانات و دیگر موجودات بسیار محدودتر از شناخت عالم انسان است. اگر بخواهیم به‌وسیله شناخت حیوان انسان را بشناسیم، بی‌راه‌های است که به جواب نمی‌رسد. ما باید انسان را مستقیماً و بدون واسطه سایر موجودات بشناسیم و این شناخت مستقیم را باید از منبع اصلی که قرآن است به دست آوریم. پس از شناخت خودمان، راه برای شناخت سایر موجودات باز می‌شود و سایر موجودات، زیر سایه شناخت انسان شناخته می‌شوند.

بر این اساس، انسان‌شناسی اسلامی و قرآنی در علوم مختلف، به ویژه در علوم انسانی، باید زیربنا باشد. شناخت جامعه، اقتصاد و ... بدون شناخت انسان امکان‌پذیر نیست. مثلاً وظیفه علم اقتصاد، توصیف و تفسیر رفتار انسان‌ها در امور مالی است و این کار بدون شناخت انسان ممکن نیست. بر مبنای این روایت حتی می‌توان نتیجه گرفت که برای ورود به علوم طبیعی، نیز باید از راه انسان‌شناسی عبور کرد. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی، انسان جدولی [جویی] است که باید از آن عبور کرد و به بقیه علوم رسید و اگر از این جدول عبور نکنیم، به بقیه علوم نخواهیم رسید.^۲

سخن گذشته را در یک حکمت خلاصه می‌کنیم:

حکمت اول: انسان‌شناسی، زیربنای سایر علوم خصوصاً علوم انسانی است و بدون انسان‌شناسی برآمده از قرآن، سایر علوم، راه به جایی نخواهند برد.

روایت معروفی از پیامبر اکرم (ص) در این زمینه وجود دارد که به گونه‌های مختلف می‌توان آن را ترجمه کرد و شاید همگی آن‌ها هم در جای خود درست باشد: من عرف نفسه قد (فقد) عرف ربه.^۴ ترجمه اول: «هر کس خودش را شناخت، در حقیقت پروردگارش را شناخته است.» (یعنی ظاهراً خود را شناخته است اما بیش از اینکه خودش را بشناسد، پروردگار و سازنده خودش و

ما باید انسان را مستقیماً و بدون واسطه سایر موجودات بشناسیم و این شناخت مستقیم را باید از منبع اصلی که قرآن است به دست آوریم



عوض خواهد شد: مهتابی نوعی لامپ الکتریکی است که انرژی الکتریکی را به انرژی نورانی تبدیل می‌کند و این کار از طریق برخورد الکترون‌ها با گاز مخصوص داخل یک لوله بلند انجام می‌شود. شما دو تعریف فوق را با هم مقایسه کنید تا روشن شود که کدام به حقیقت نزدیک‌تر است؟ اگر انسان متصل به خدا موضوع شناخت باشد، انسان‌شناسی ممکن خواهد بود و اگر انسان بریده از خدا موضوع شناخت باشد دیگر انسان‌شناسی نیست. قرآن کریم هشدار داده است که اگر خدا را کنار بگذارید در شناخت انسان ناتوان خواهید بود و راه به جایی نخواهید برد.

جالب است بدانیم که در قرآن کریم بارها تعبیر «خالق» آمده در حالی که حتی یک بار هم تعبیر «مخلوق» نیامده است! و به جای آن از تعبیر «خَلَقَ اللَّهُ» استفاده شده است. در واقع، خداوند می‌فرماید من خالقم و عالم «خَلَقَ اللَّهُ» است. این جهانی که شما می‌بینید خَلَقَ اللَّهُ است، نه مخلوق خدا؛ یعنی صفت خالقیت خداوند همواره جاری‌ست، و هستی هر موجودی پیوسته به خداوند متصل است، و همین ارتباط پیوسته موجب بقای موجودات است.

اکنون به انسان‌شناسی بازگردیم. ما می‌خواهیم نفس را بشناسیم تا ربّ را بشناسیم. چگونه نفس را بشناسیم؟ باید نفسی را بشناسیم که خَلَقَ اللَّهُ باشد نه مخلوق خدا. اگر نفس را مخلوق در نظر بگیریم نتیجه آن، «نَسُوا اللَّهَ» (فراموشی خدا) است و فایده‌ای ندارد. انسان متصل به خدا را باید شناخت که صفت آن، دیگر «مخلوق» نیست، بلکه خَلَقَ اللَّهُ است. اگر انسان با توجه به این اتصال، شناخته شود، انسان، به معنی واقعی آن شناخته می‌شود. بنابراین، شرط اول برای توفیق در شناخت انسان، این است که انسان متصل به خدا که حقیقت دارد شناخته شود و نه انسان مستقل از خداوند (خَلَقَ اللَّهُ و نه مخلوق خدا). خلاصه مطالب فوق در قالب یک حکمت چنین است:

حکمت دوم: انسان‌شناسی و خداشناسی چنان در هم آمیخته‌اند که یکی بدون دیگری ممکن نیست.

خواننده بزرگوار، چنانچه از عنوان این یادداشت روشن است، قصد داریم طی ۸ شماره، چهل حکمت از انسان‌شناسی قرآنی را به تدریج با شما در میان بگذاریم تا نگاهی دوباره به خود و شاگردانمان داشته باشیم. نگاهی که بی‌تردید قضاوت ما درباره شاگردان را تغییر خواهد داد و به تبع آن، رفتار ما با آن‌ها نیز تغییر خواهد کرد. پس ادامه حکمت‌ها را در شماره‌های آتی، به انتظار بنشینید.

عظمت و علم و قدرت و سایر صفات او را شناخته است.

ترجمه دوم: «هر کس خودش را شناخت آنگاه، قطعاً پروردگارش را خواهد شناخت.»
ترجمه سوم: «هر کس خودش را شناخت، قبل از آن، پروردگارش را شناخته است.» یعنی اگر خودت را شناخته‌ای، قبل از آنکه خودت را بشناسی، از شناخت پروردگارت عبور کرده‌ای.
ترجمه چهارم: «هر کس خودش را بشناسد (که امری محال است و نمی‌تواند چنین کند)، آنگاه می‌تواند ادعا کند پروردگار خودش را شناخته است.» چرا که نزدیک‌ترین موضوع به ما، خود ما هستیم. انسان که از شناخت نزدیک‌ترین موضوع به خود ناتوان است، چگونه لاف خداشناسی می‌زند!

در روایت متفاوتی آمده است: أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْرِفْكُمْ بَرَبِّهِ

در این روایت درجه‌بندی وجود دارد. یعنی می‌گوید هر چه انسان در مراتب خودشناسی بالا رود، در مراتب ربّ‌شناسی بالا می‌رود، یا بالاتر رفته است. همچنین می‌توان گفت همان‌طور که شناسایی پروردگار انتها ندارد، شناخت خود هم انتها ندارد و هر دو تا بی‌نهایت ادامه دارند.

حال اگر این گزاره را در نظر بگیریم: «شناخت نفس (P) نتیجه می‌دهد شناخت رب (Q)»، از نظر منطق، هم‌ارز این گزاره، این است: «عدم شناخت رب (~P) نتیجه می‌دهد عدم شناخت نفس (~Q)».

$$(p \rightarrow q) \equiv (\sim p \rightarrow \sim q)$$

آیه زیر به این موضوع اشاره دارد:
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد، ایشان همان فاسقان‌اند. (حشر: ۱۹)

کسی که خدا را کنار بگذارد خودش را هم نمی‌تواند بشناسد و خودش را گم کرده است و به بیراهه می‌رود. بدون در نظر گرفتن خداوند، انسان‌شناسی محال است. اگر بدون توجه به خدا، سراغ خودشناسی برویم، انسان را نمی‌توانیم بشناسیم.

شما تصور کنید بخواهید لامپ مهتابی را، فارغ از اتصال آن به برق شهر، توصیف کنید. در این صورت، آن را احتمالاً چنین معرفی می‌کنید: لامپ مهتابی، لوله‌ای است شیشه‌ای که درون آن دو فیلامان مارپیچی و گازی مخصوص قرار دارد و از آن، نور ساطع می‌شود. در حالی که اگر در تعریف شما اتصال مهتابی به برق شهر لحاظ شود، تعریف

- * منابع
۱. الحیاء، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص: ۲۱۳
۲. تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص: ۲۳۴
۳. مقدمه کتاب معرفت النفس.
۴. الحیاء، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص: ۲۱۲
۵. جامع‌الآخبار، ص ۴.